

خوشه چین

هیچ کاری نداره، هیچ چیزی هم نمی‌خواد جز سه اصل مهم که باید رعایت بشه: اول همت، دوم همت و سوم همت. این سه اصل مهم رو هیچ وقت فراموش نکنید. این که یک‌جا بشینید و غصه بخورید که چه کنم و چه نکنم، براتون فایده‌ای نداره. یا نشستن که کار درست نمی‌شه. همین ناصر خسروی خودمون آگه به نشستن بود، عوض سه سال که راه افتاد ازین کشور به اون کشور نود سال تو خونه پا رو پا می‌داشت تا عوض یک سفرنامه، سی تا سفرنامه بنذارن تو دستش و بگن به سلامت. شک نکنید که اون به چیزی بیش‌تر از ما که این عقیده رو داریم می‌دونسته؟

موفقیت تلاش می‌خواد، تلاش هم برنامه‌ریزی و برنامه‌ریزی البته مشاوره می‌خواد. آگه اون سه اصل مهم رو خدای نکرده نداشته باشید، مشاوره هم گلی به سر ما نمی‌زنه. به قول قدیمی‌ها «جوجه‌رو آخر پاییز می‌شمارن» بماند که چه ربطی به حرف من داشت: ولی معمولاً تو همین جور بحث‌ها از این ضرب‌المثل استفاده می‌کنند پس فعلاً پیش‌کش.

خلاصه لازم نیست حتماً برای هر کاری، ساعت دقیق بنارید تا برای انجام اون، با مشکل روبه‌رو بشید. یک راه حل: مثلاً با خودتون البته روی ورق قرار بنارید از ساعت شش صبح تا دوازده ظهر این کارها رو انجام می‌دم، از دوازده ظهر تا چهار بعدازظهر این کارها رو و از چهار بعد از ظهر تا دوازده نیمه‌شب این کارها رو. از دوازده تا شش صبح هم به‌طور حداقل خواب هستید. اگر توجه کرده باشید شما فقط با دو ساعت بخصوص درگیر هستید: چهار و دوازده. بقیه وقت‌تون آزاد، هر کاری خواستید انجام بدید: مهم اینه که برای بقیه وقت‌تون برنامه‌ریزی دارید. تو وقت اضافه هم کمک مامان، خونه‌رو جارو کنید، ظرف بشوید یا مجله ما رو بخونید (مورد آخر فقط یک پیشنهاد) البته برای این که صدای مامان که داره میگه «دختر برای رضای خدا یه دستی هم از من بگیر» بلند نشه، همون دو مورد اول رو انجام بدید: چون می‌ترسم وسط خوندن مجله ما، برای رو کم کنی «که ما هم خونه‌داری بلدییم» برید سراغ ظرف‌های نشسته اون وقت خدا می‌دونه که مجله ما سر از کجا در می‌یاره. پس زودتر بچنینید!

زندگی بدون برنامه‌ریزی مثل درخت بدون ریشه است که اگر یک ماه دوام آورد، نباید منتظر جشن یک سالگی‌اش باشید. از ما گفتن: «جوجه رو آخر پاییز می‌شمارن.»

نگهدارک



خانم اجازه؟!!

دوباره تابستون شروع شد که هی حرص بخوریم «کجا بریم؟ کجا نریم» نه این که همه‌ش در حال سیر و سفریم! بعضی دوستانم، تابستون که شروع می‌شه مهلت نمی‌دن بارونه جمع بشه و حرکت! وجب به وجب ایران را زیر پا می‌ذارن همه که مثل ما نیستند: تهران - قم اونم آگه بریم. این مسیر تهران - قم را مثل کف دستم بلام اینم به هنره دیگه. ما عادت داریم عکس مقبره حافظ را بناریم جلومون و از دور به فاتحه نثار روح خواجه‌حافظ کنیم. انگار که رفتیم شیراز یا توی حوض ۲ متر در ۲ متر خیاطمون قایق کاغذی به آب بدیم. چه غار علی‌صدر قشنگی! خانوم اجازه! ما دیگه انشای تکراری «تابستان را چگونه گذرانید؟» را نمی‌نویسیم. چه تابستونی؟! خانوم اجازه این قدر از مظاهر جهان‌گردی ایران صحبت نکنید. باغ گلستان، منارجنبان، چهارباغ، دریای خزر و ... آخه نه پولش هست نه پولش. اونوقت می‌گن چرا تجلیدی میاری؟ خوب تابستون به جوری باید بگذره که بتونیم انشاء بنویسیم. خانوم اجازه اشکالی داره؟

